

اصل رعایت تشریفات قانونی در بازنگری قضایی ایالات متحده آمریکا

آرین پتفت*
محمدرضا ویژه**

چکیده

اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی آمریکا، برای دیوان عالی این کشور مقدمه‌ای شد جهت تأسیس اصل رعایت تشریفات قانونی تا دادگاه‌ها از این طریق در راستای حمایت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین افراد، کلیه اقدامات دولتی را مورد بازنگری قضایی قرار دهند و در صورت مشاهده موارد مغایر، اقدام تقنینی یا اجرایی موضوع شکایت را بلااثر نمایند در این مقاله به تبیین سازوکار و چهارچوب‌های اعمال این اصل در روبه قضایی ایالات متحده آمریکا می‌پردازیم تا با تبیین نحوه تضمین حق‌های شهروندی در نظام حقوقی این کشور، برای تصویب قوانین و رویه‌های حقوقی آتی در زمینه تضمین حق‌های ملت مقرر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، گام مؤثری باشد.

واژه‌های کلیدی: اصل رعایت تشریفات قانونی، شرط ماهوی رعایت تشریفات قانونی، بازنگری قضایی، ایالات متحده آمریکا، صیانت از حق‌ها و آزادی‌های شهروندی.

* دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول) arian_petoft@ut.ac.ir
** دانشیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی mreza vijeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۷/۰۱

۱. مقدمه

مطابق رویه دیوان عالی ایالات متحده در صیانت از قانون اساسی، اصل رعایت تشریفات قانونی به کار گرفته شده است که یکی از ارکان مهم امر بازنگری قضایی است. در این راستا دادگاههای این کشور، اعمال دولتی را نسبت به رعایت حق‌های مقرر در قانون اساسی موردسنجش و ارزیابی قرارداده و در صورت نقض حق شهروندی، لغو یا بلااثر می‌نمایند. (Cane, 2010: 426-448; Cane, 2009:2-6) اعمال چنین اختیاری توسط دادگاه‌ها اگرچه تضمین‌کننده حق‌های شهروندی است اما در عین حال با تفوق قوه قضاییه بر کنگره و دولت، می‌تواند منجر به برهم‌زدن تعادل و توازن قوا شود و مسئله اساسی در این مورد، حدود و ثغور اصل رعایت تشریفات قانونی است. بنابراین، پرسش اصلی در این است: چه سازوکار و رویه خاصی برای اعمال اصل رعایت تشریفات قانونی در جهت تضمین حق‌های شهروندی از یکسو و حفظ تعادل سه قوه از سوی دیگر، در رویه قضایی ایالات متحده آمریکا پیش‌بینی شده است؟ به عنوان فرضیه، به نظر می‌رسد که دیوان در آرای مختلفی سعی نموده تا اعمال این اصل را نظام‌مند نماید تا هم حق‌های شهروندان تضمین شود و هم موجب تفوق بیش از حد قوه قضاییه بر قوای مجریه و مقننه نگردد.

هدف اصلی مقاله تبیین درست این نهاد در ادبیات حقوقی کشورمان است تا کارآمدی آن در زمینه تضمین حق‌های ملت، مقرر در قانون اساسی کشورمان مشخص شود. به علاوه، پژوهشگران حقوقی با این نهاد در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا آشنا شوند. برای تحلیل مسئله ابتدا باید اصل رعایت تشریفات قانونی به طور دقیق تبیین شود و در طول زمان، عملکرد دادگاه‌های ایالات متحده در به کارگیری این اصل جهت حفظ حق‌های شهروندی، مورد بررسی قرار گیرد. سپس، با تحلیل رویه‌های گوناگون دیوان در اعمال چنین اصلی، چارچوب آن مشخص شود.

۳ اصل رعایت تشریفات قانونی در بازنگری قضایی ایالات متحده آمریکا

۲. تضمین حقها و آزادی‌های عمومی با اعمال اصل رعایت تشریفات قانونی^۱

در راستای تضمین برتری قانون اساسی (Kelsen, 1988:131; Carias,) (1989:1) و تأمین دولت حقوقی (Troper, 2000:49) و به دنبال آن تحقق مردم‌سالاری از رهگذر تحدید قدرت در چارچوب هنجارهای اساسی پذیرفته شده جامعه (شوالیه، ۱۳۷۸: ۵۶-۵۷)، بازنگری قضایی در نظام حقوقی کامن لا پذیرفته شده است که در راستای تحقق حاکمیت قانون، کمک شایانی می‌کند. (Beckett, 2010:6; راسخ، ۱۳۸۹: ۱۲۵) در واقع، اختیار دادگاه‌ها در صیانت از قانون اساسی، برخاسته از شیوه «نظارت و تعادل» نظام کامن‌لای ایالات متحده آمریکا است که با چهار مشخصه اعتبار نسبی امر مختومه (زارعی، ۱۳۸۴: ۱۹۳)، عینی، پسینی و غیرمتمركز بودن، از الگوی نظارت قضایی رومی-ژرمنی، متمایز می‌گردد. (Favoreu, 2004: 205-208)

در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا صلاحیت نظارت قضایی، این امکان را به قاضی می‌دهد تا حکم خود را جایگزین تصمیم قانون‌گذار یا مقام اجرایی سازد و به نوعی به جای وی حکومت کند. (زولر، ۱۳۹۱: ۱۷۸) مبنای این نوع نظارت قضایی در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا، به قضیه مشهور مدیسون در سال ۱۸۰۳ میلادی باز می‌گردد.^۲

نظام قضایی ایالات متحده در راستای یکپارچگی و هنجارمندی رویه قضایی در اعمال چنین اختیاری نیز، اصل «رعایت رویه پیشین»^۳ را پذیرفته که مطابق آن دادگاه‌ها می‌بایست در تصمیمات خود، آرای صادره پیشینی قضایی را در موارد مشابه رعایت نمایند (Edin, 2008: 33-41). همچنین، دیوان عالی آمریکا در وحدت و هدایت رویه قضایی این کشور نیز نقش حائز اهمیتی دارد که به هر دوی این مسائل در قضیه ویرجینیا^۴ در سال ۱۸۲۱، اشاره شده است. (واعظی، ۱۳۹۰: ۷۰) در واقع امر بازنگری قضایی، ابزاری است که به دیوان عالی امکان می‌دهد با نظارت بر اعمال قوای مقننه و مجریه (Calabresi, 2008: 1517-1521)، به نوعی در «سیاست‌گذاری عمومی» مشارکت کرده و خط‌مشی حکومت را تحت تأثیر قرار دهد. (Longer, 2002: 1-17; نوین،

۱۳۸۶: ۵) بنابراین، این نظارت دیوان، به طور کلی برای صیانت از قانون اساسی در زیر لوای حل چالش‌های «تقنینی»^۵ و «اجرایی»^۶ مطرح می‌گردد. (Rosenkranz, 2010: 1227-1235) رسیدگی دادگاه‌ها به چالش‌های تقنینی متوجه تخطی قوه مقننه و چالش‌های اجرایی متوجه تخطی قوه مجریه از اصول قانون اساسی است. (Schneider, 2000: 29-32)

بنابراین، در ایالات متحده آمریکا، این قضات دادگاه‌ها هستند که در انطباق اعمال قوه مقننه و مجریه با قانون اساسی اظهارنظر می‌نمایند (هامون، ۱۳۸۳: ۱۱۸) اما اعمال این نظارت تنها در رسیدگی به دعوای موردی مطرح می‌شود و اقامه دعوا بر مبنای قانون اساسی امکان‌پذیر نیست. (Favoreu, 1990: 461) با تصویب اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی آمریکا، مقرر شد که «هیچ‌کس را نمی‌توان از حق حیات، آزادی یا مالکیت، بدون تشریفات قانونی و صحیح محروم ساخت». دیوان با به‌کارگیری اصل مذکور در جهت حفظ آزادی‌های شهروندی، رویه دیگری اتخاذ نمود که منجر به تأسیس اصل «رعایت تشریفات قانونی» شد. اصل مذکور، این اقتدار را به دیوان عالی آمریکا می‌دهد تا اقدامات دولتی (از جمله اعمال تقنینی و اجرایی) را بسنجد و تعیین کند که آیا حقی که از افراد سلب شده مطابق با رعایت تشریفات قانونی بوده است یا خیر. در واقع، این حق به نوعی نشانگر تفوق قوه قضائیه بر مجریه و مقننه است. (Madison, 2013: 1-6)

به طور کلی، دیوان عالی از اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی ایالات متحده، چهار نوع اعمال اصل رعایت تشریفات قانونی را تفسیر نمود: (۱) شکلی (۲) ماهوی (۳) منع وضع قانون مبهم (۴) اعمال منشور حقوق. بنا بر نظر دیوان (Edward, 2000: 25)، اصل مذکور علاوه بر اعمال نظارت شکلی، اختیار اعمال نظارت ماهوی قضایی بر اقدامات دولتی را نیز به رسمیت شناخته است؛ در حالی که بسیاری آن را فقط شکلی می‌دانند (Hutchison, 2005: 25). برخی از حقوق‌دانان با تأکید بر نتایج مثبت حاصل از نظارت قضایی، اصل رعایت تشریفات قانون را گام مؤثری در حمایت از حق‌ها و

اصل رعایت تشریفات قانونی در بازنگری قضایی ایالات متحده آمریکا ۵

آزادی‌های فردی به شمار می‌آورند. (Hall J., 2009: 1-3) منتقدان بسیاری، شرط ماهوی اصل رعایت تشریفات قانونی را اقتداری خارج از صلاحیت قوه قضاییه تلقی نموده و تفسیر موسع و حتی خارج از چهارچوب از قانون اساسی می‌دانند که برهم‌زننده تفکیک قوا است و بر این نظر هستند که بازنگری قضایی ماهوی، امری ذاتاً مخالف حاکمیت قانون و غیرمردم‌سالارانه است. (Tocqueville, 2000: 76; Bickel,) (2011: 2-5; Ely, 1980: 11-13)

دیوان عالی تلاش نمود تا با گسترش دامنه اختیارات کنترل قضایی دادگاه‌ها بر اقدامات و تصمیمات دولت، قدرت دولت را محدود به قانون و مبتنی بر رعایت حق‌های شهروندی نموده و تحدید آزادی‌ها را صرفاً با اقدامات دولتی مردم‌سالارانه مقذور نماید. (Shlapentokh, 2013: 1-14) این کنترل قضایی در معنای عام، در راستای تحقق اداره خوب، در قالب دو مقوله رویه‌های اداری (نحوه عملکرد اداره) و جبران خسارات اداری (نحوه جبران خسارات وارده به شهروندان توسط اداره) قرار می‌گیرد (Funk,) (2010; DeLeo, 2008: 169-175) که شامل اصول و قواعدی است که نشان‌دهنده نحوه عملکرد اداره و شیوه حمایتی-جبرانی نسبت به تخطیات اداره در مورد اصول و قواعد اولیه است. (هداوند، ۱۳۹۰: ۵۱-۵۵)

۲.۱. صیانت از امتیازات و مصونیت‌های شهروندی در برابر تعرضات دولتی

بنابر اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی ایالات متحده: (۱) هیچ ایالتی نباید قانونی را وضع یا اجرا کند که مزایا و مصونیت‌های شهروندی ایالات متحده را کاهش دهد. (۲) هیچ ایالتی نباید فردی را از حق حیات، آزادی یا حق مالکیت خود بدون طی تشریفات قانونی محروم کند. (۳) کلیه ایالات در حوزه صلاحیت قضایی خویش می‌بایست، افراد را یکسان در حمایت قانون قرار دهند. (Nelson, 2013: 20- 47)

مسئله فوق به معنای وجود مجموعه‌ای از امتیازات و مصونیت‌ها برای شهروندان است؛ البته این امکان را به ایالات داده است که محتوای این امتیازات را تعیین کنند و

هیچ ایالتی حق ندارد از این مصونیت‌ها و امتیازات بکاهد؛ لذا هر نوع قانون یا اقدامی مغایر با حق‌های شهروندی مذکور، با اعمال اصل رعایت تشریفات قانونی، توسط دادگاه‌ها لغو و فاقد اثر خواهد شد. (Hamburge, 2011: 122-134; Sandefur, 2010: 83-123) در خلال مذاکرات کنگره که منجر به تصویب اصلاحیه چهاردهم شد اعضای برجسته کنگره به یک رأی قضایی (دعوی کورفیلد)^۲ استناد کردند که مزایا و مصونیت‌های شهروندی ایالت را بر اساس ماده چهارم فهرست کرده و تعیین نموده بود و از این پس، به عنوان حق‌های شهروندی ملی تعبیر می‌شد. بنابراین، دیوان عالی ایالات متحده این مصونیت‌ها و امتیازها را به عنوان شروط جدید مصونیت و امتیازات شهروندی پیشنهاد داد. (GPO, 1992: 1565-1572)

در دعوی کورفیلد، قاضی بیان نمود که ماده ۴ از تمام حق‌هایی که ماهیتاً بنیادین هستند و اختصاص به شهروندان تمام ایالت‌ها دارند حمایت کرده است، چه به طور صریح در قانون اساسی مقرر شده باشد و یا بتوان به طور ضمنی از آن برداشت نمود. چنین استدلالی از سوی قاضی، به معنای تفسیر موسع از حق‌های شهروندی مقرر در قانون اساسی است. لذا معتقدین به تفسیر موسع از قانون اساسی، علاوه بر افزایش گستره حق‌ها و آزادی‌های شهروندی، قائل به بررسی ماهوی اعمال دولتی بر پایه اصل رعایت تشریفات قانونی بوده که می‌تواند کلیه قوانین موضوعه مصوب پارلمان ایالتی، مقررات دولتی، تصمیمات و اقدامات دولتی را شامل شود. (محمودی، ۱۳۹۰: ۵ و ۴؛ مؤتمنی، ۱۳۸۷: ۴۱۹؛ عباسی، ۱۳۹۰: ۳۵ و ۲۷۶)

به هر ترتیب، هر نوع اقدام دولتی مغایر با امتیازها و مصونیت‌های شهروندی شناخته شده در رویه قضایی آمریکا، می‌تواند در قالب طرح دعوا، به استناد اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی، توسط دادگاه‌ها فاقد اثر شود. تنها پیچیدگی مسئله در اینجا و به طور کلی در رویه قضایی، تمایز میان چالش‌های تقنینی و اجرایی است. به عبارت دیگر، «در زمانی که قانون مغایر با حقوق شهروندی توسط کنگره وضع شده و به تبع آن، اقدام اجرایی مغایر با قانون اساسی یا حق‌های شهروندی _در راستای اعمال آن قانون_ صورت گرفته،

تکلیف دادگاه چیست؟» به عبارتی روشن‌تر، دادگاه باید به کدام مسئله رسیدگی نماید، قانون مغایر یا اقدام اجرایی مغایر؟ حقوق‌دانان بسیاری مانند موناگان (Monaghan, 1989: 195)، آدلر (Adler, 2003: 1105)، ایسرلس (Isserles, 1988: 74) و فالون (Fallon, 2000: 1321) در این زمینه آثار برجسته‌ای دارند که هر یک، موضوع را با استدلال‌های گاه متفاوتی تحلیل کرده‌اند. البته، اغلب بر این نظر هستند که اگر موضوع شکایت اقدام مقام اجرایی باشد، ورود دیوان به انطباق قانون مزبور با قانون اساسی، مغایر رویه قضایی بوده و تنها انطباق عمل اداری با قانون اساسی یا منشور حقوق، بر اساس اصلاحیه چهاردهم، موضوعیت پیدا می‌کند. این امر بدان دلیل است که در دعوا، از قانون شکایت نشده بلکه اقدام مقام دولتی محل شکایت بوده است.

آنچه به تضمین حق و آزادی فردی صحنه می‌گذارد، گرایش نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا به نظام اداره خوب است که قضات از طریق آرای خود، با هدایت تصمیمات و اقدامات اداری به سمت‌وسوی اصول حکمرانی خوب، بدان جامه عمل می‌پوشانند. (پتفت، ۱۳۹۵: ۲۷) استناد قضات به اصول حقوق اداری در آرای قضایی خود، که بعضاً منتج از اصول موضوعه مطروحه در دکترین حقوق اداری و مدیریت دولتی است، نظام اداری آمریکا را در لوای رعایت هنجارهای مقبول جامعه و در جهت حمایت از حق‌های فردی، پویا می‌سازد (پتفت، ۱۳۹۳: ۲۲). اوج این فرآیند را می‌توان از زمان تصویب قانون آیین اداری^۸ به سال ۱۹۴۶ و قانون حق‌های مدنی^۹ مصوب ۱۹۶۵ پنداشت که به شدت، حقوق اداری این کشور را دستخوش تحول کرده است (هداوند، ۱۳۹۰: ۱۱۶-۱۱۹).

قانون آیین اداری، الزامات آیینی خاصی را ایجاد کرده است که سازمان‌های اداری فدرال باید در فعالیت‌های خود، آن‌ها را رعایت نمایند. یکی از مهمترین الزامات اصل رعایت تشریفات قانونی که در نتیجه این قانون، در رویه قضایی ایالات متحده شکل گرفت، ممنوعیت اتخاذ تصمیم دولتی به صورت «خودسرانه، متلوانانه و نامعقول» است.^{۱۰} لذا این آیین‌ها، سازمان‌های اداری را ملزم می‌دارد که در تصمیم‌گیری‌های خود، گزارش

کاملی از یافته‌ها نسبت به مسائل اساسی موضوع تصمیم و نتایج راجع به کلیه مسائل حقوقی مربوطه را ارائه نمایند؛ که با اصول پاسخگویی مقام اداری و معقولانه بودن اعمال وی مشابهت بسیاری دارد (Bamforth, 2013: 30-31; Bongiovanni, 2009: 5-7). این قانون، موجب ارتقای سطح کیفی خدمات دولتی شده و اختیار قضات را نسبت به ارزیابی و نظارت بر اقدامات دولتی گسترش داده است که اساساً به جهت تضمین هرچه بیشتر حق‌های شهروندی و رعایت تساوی افراد در جامعه پدید آمده است. این مسئله در رأی مشهور دیوان عالی، در قضیه وولپه^{۱۱} به صراحت بیان شده است. در قضیه وولپه، اداره راه و ترابری منطقه وولپه، پروژه احداث یک آزادراه را از میان یک پارک با استفاده از منابع مالی فدرال، به تصویب رسانید. گروهی از شهروندان نسبت به چنین اقدام دولتی شکایت نموده و مدعی بودند که مسیر جایگزین بهتری وجود داشته است و این در حالی بود که اداره مذکور، مدعی قانونی بودن تصمیم خود بود. دادگاه با بررسی موضوع و اینکه عملکرد اداره، مبتنی بر حقیقت‌یابی و گزارش دلایل اتخاذ تصمیم صورت نگرفته بود، چنین اقدامی را غیرمعقول و برخلاف آیین مسلم اداری تلقی نموده و حکم به بطلان تصمیم صادر نمود. این استدلال دادگاه، در قضیه پی‌بی‌جی^{۱۲} هم تأیید شده است.

قانون حق‌های مدنی نیز، گام مؤثری برای حذف هرگونه تبعیضات ناروا در نظام حقوقی ایالات متحده است و به عنوان معیار اصلی قضات در ارزیابی عملکرد دولت نسبت به رعایت تساوی شهروندان بکار گرفته می‌شود. برای نمونه در قضیه ریسی^{۱۳}، دادگاه به استناد این قانون رأی صادر کرده است. در این قضیه، نسبت به نحوه استخدام افراد برای اشتغال در اداره آتش‌نشانی، نزد دیوان عالی طرح شکایت شده بود. قضیه از این قرار بود که در گزینش استخدامی به عمل آمده توسط اداره آتش‌نشانی، هفده نفر از سفیدپوستان و یک نفر هم از سبزه‌های اسپانیایی مقیم، پذیرفته شده بودند و چنین اقدامی از سوی دولت به منزله عدم توجه به سیاه‌پوستان و اعمال تبعیض نژادی تلقی شده و لذا منجر به شکایت شهروندان شد. دادگاه در نتیجه رأی خود اعلام نمود که این اقدام از

سوی اداره، برخلاف حکم ماده هفت قانون حق‌های مدنی (منع استخدام تبعیض‌آمیز بر پایه نژاد، رنگ، مذهب، جنسیت یا ملیت) بوده و به استناد اصل رعایت تشریفات قانونی، ابطال می‌گردد.

۲.۲. شرط لزوم بررسی ماهوی قوانین موضوعه در پرتو دوره لاکتر

بررسی ماهوی قوانین بنا به نظر دیوان عالی آمریکا از اواسط قرن نوزدهم میلادی^{۱۴} بصورت رویه غالب درآمده و در دوره لاکتر، به اوج خود رسید که بیشتر در مورد قوانین و مقررات تنظیم‌کننده فعالیت‌های اقتصادی اعمال می‌شد. (Mandelker, 2000: 67-). Musgrove, 2008: 129-130; 68) بر همین اساس، دیوان بسیاری از قوانین و مقرراتی را که مغایر با حق‌ها و آزادی‌های بنیادین می‌دانست، با استناد به تفسیر موسع از اصل رعایت تشریفات قانونی مقرر در اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی آمریکا، ابطال می‌نمود. (Phillips, 1997:1049-1090; Rubin, 2013: 494; Phillips, 2001: 4-24) باید توجه داشت که در عمل، اعمال شرط بررسی ماهوی قوانین مشکلات بسیاری ایجاد می‌کند؛ زیرا بررسی قوانین وضع شده ایالت‌ها بر مبنای دو ضابطه فوق، یعنی معتبر و هدفمند بودن و نیز به‌کارگیری ابزارهای معقول برای نیل به آن اهداف، در بیشتر موارد با سختگیری دادگاه‌ها همراه بود.

در خلال دوره لاکتر، قانون‌گذاران به کرات قوانینی را با هدف حمایت از معدن‌کاران و کارگران کارخانه‌ها _ همچون منع کار طولانی مدت کودکان، دستمزدهای پائین و شرایط ظالمانه کار _ وضع کردند؛ اما در مقابل، دادگاه‌ها نیز در موارد متعددی، این قوانین را بی‌اعتبار دانستند. (Poulson, 1982: 267-276) دادنامه‌ای که در خصوص دعوی لاکتر^{۱۵} صادر شد _ که این دوره نام خود را از آن گرفته است _ به نیکی بیانگر دیدگاه فوق است. لاکتر در خصوص قانون ایالت نیویورک در مورد محدودیت شش ساعت کار برای کارگران نانوایی اعتصاب کرد. دادگاه برای اعلام بی‌اعتباری این قانون، استدلال نمود که چنین قانونی حق اضافه‌کاری شهروند را نقض می‌نماید و حتی اگر آن را نوعی

امتیاز برای شهروند محسوب نماییم، اعطای امتیاز به کارگران بدون در نظر گرفتن منافع کارفرما، بیهوده است؛ از منظر دادگاه، این قانون صرفاً به سود گروهی از شهروندان بود و موقعیت آن‌ها را نسبت به طرف دیگر بهبود می‌بخشید و متضمن منفعت گروهی بود و نه منفعت عمومی. و در واقع، چنین تصمیمی از سوی دولت، به مثابه گرفتن حق از «الف» و اعطاء به «ب» است و دلیل آن ترجیح منافع «ب» به «الف» است. (Rosen, 2013: 13-22)

قاضی الیور وندل هلمز^{۱۶} که بعدها به عنوان اسطوره حق آزادی بیان شناخته شد (Pohlman, 1993: 1-15)، بر اساس دلایل مهمی به مخالفت با این رأی برخاست. (Calabresi, 2008: 1517-1542) در نظر وی، دادگاه بر مبنای رویکرد بدبینانه نسبت به کلیه اعمال حکومتی در باب بازارهای اقتصادی حکم صادر نموده است که دلیل آن نیز، فلسفه سیاسی شکاکانه حاکم بر قضات آن دوره بود. (Guntner, 1943: 109-116)

برخی از منتقدین مانند جان الی^{۱۷} عبارت «بررسی ماهوی قوانین موضوعه» دیوان عالی را واجد تناقض می‌دانند. در نظر آن‌ها، این شرط برای دادرسی بی‌طرفانه بوده و این اشتباهی فاحش است که دیوان به جای بررسی شکلی قوانین موضوعه به بررسی ماهوی آن‌ها نیز بپردازد چراکه دیوان را از بی‌طرفانه بودن در دادرسی باز می‌دارد. (Ely, 1980: 14-22) عده‌ای بر این عقیده‌اند که چنین مسئله‌ای می‌تواند واجد پیامدهای غیرمنصفانه باشد که در هیچ نوع دادرسی قضایی، پذیرفته نیست و لذا رویکرد منطقی، بررسی شکلی قوانین موضوعه توسط دادگاه‌ها است. (Waters, 1987: 464-469) در دادرسی اداری، تنها منافع شهروند و اختیار دولت مطرح نیست، بلکه مقوله دیگری هم وجود دارد که «منفعت عمومی» است. قاضی در دادرسی اداری با حق شهروند، عمل دولت و منفعت عموم افراد مواجه است. چه بسا حکم قاضی به ابطال عمل دولتی، اگرچه پیامد حمایت از حق فردی را در پی داشته باشد، اما موجب پدید آمدن معضلاتی چون

چالش‌های سیاسی یا اقتصادی شده که نهایتاً ضرر آن به خود شهروند _شاکی_ هم برسد.

از زمان صدور رأی لاکنر در سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۳۷، دیوان عالی بررسی ماهوی قوانین را در مورد چهارصد قانون موضوعه اعمال کرد و قضات نیمی از آن‌ها را بی‌اعتبار اعلام کردند. (Chemerinsky, 1999: 1503; Congressional Research Services, 2008: 163-164) لازم به یادآوری است که آرای فوق به گونه‌ای نبود که بتوان اصول منظمی را از آن‌ها استخراج کرد. در واقع، دادگاه‌ها در تمیز مفهوم واقعی منفعت عمومی از غیر آن و تفسیر از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین، دچار مشکلاتی می‌شدند و بعضاً سلیقه‌ای عمل می‌کردند. برای مثال، در زمینه حمایت از حقوق کودکان و زنان و تمایز آن با قوانینی که صرفاً ارتقاء دهنده وضعیت گروهی از شهروندان در مقابل گروه دیگر بودند، این مشکل بسیار زیاد به چشم می‌خورد (Pacelle, 2011: 157-170) لذا با توجه به دامنه مفهومی وسیع «منفعت عمومی» و «حق‌ها و آزادی‌های فردی»، مخالفان تفسیر موسع از اصل رعایت تشریفات قانونی، معتقد به اعمال ضابطه شکلی این اصل می‌باشند؛ تا موجب تفوق قوه قضاییه بر قوای دیگر نشده (حفظ اصل تعادل قوا) و از حدود مقرر قانونی تجاوز به عمل نیاید (حفظ اصل حاکمیت قانون).

به هر تقدیر، اعمال شرط ماهوی اصل رعایت تشریفات قانونی در رویه قضایی، به دلیل مخالفت بسیار با آن، در مورد پرونده کشتارگاه صورت پذیرفت و از آن پس نیز، تفسیر موسع از این اصل بشدت کمرنگ شد. (Georgetown Law Journal Association, 1983: 996-999) در دعوی مربوط به پرونده کشتارگاه، معیار اصلی در تفسیر شرط مصونیت‌ها و مزایای مذکور در اصلاحیه چهاردهم تفسیر مضیق بود.^{۱۸} جریان دعوا از این قرار بود که ایالت لوئیزیانا به کشتارگاهی در شهر نیواورلئان مجوز انحصاری اعطا کرد و هرگونه اشتغال افراد به این شغل را، به غیر از استخدام در این کشتارگاه، ممنوع اعلام کرد. مخالفان در دیوان عالی شکایت نمودند که حق قصابان برای اشتغال، به استناد شرط مصونیت‌ها و مزایای اصلاحیه چهاردهم، با تصویب این قانون

غیر منطقی ایالتی تزییع شده است؛ اما دادگاه حکم به ابرام قانون مذکور و رد شکایت صادر نمود. در واقع، دادگاه با این حکم، بررسی ماهوی اعمال دولتی بر اساس مصونیت‌ها و مزایایی (مانند حق راه‌اندازی تجارت قانونی) که _با تفسیر موسع_ می‌توانست به ماده ۴ قانون اساسی نسبت داده شود، را نپذیرفت. عدم تمایل دادگاه برای شناسایی مجموعه جدیدی از مزایا و مصونیت‌های اعطا شده به شهروندان و تأکید بر تفسیر مضیق از حق‌های شهروندی موجود در متن قانون اساسی و نیز انکار شرط ماهوی اصل رعایت تشریفات قانونی، با توجه به پیشینه تاریخی آن قابل فهم است؛ می‌توان یکی از مهمترین دلایل آن را، حکم نامناسبی دانست که در قضیه اسکات^{۱۹} صادر شد و متعاقب آن جنگ داخلی درگرفت (Weinberg, 2007: 16-36).

همچنین در دعوای هتل کاست^{۲۰}، دادگاه بر قانونی که حداقل دستمزد زنان را تعیین می‌کرد، ابرام نمود. (Cohen, 2002: 156) قاضی با توجه به بازتاب منفی عملکرد دادگاه‌ها در دوره لاکتر در رأی خود بیان نمود که عدم تصویب قانون به سود گروهی از کارگران که در وضعیت غیرمنصفانه‌ای هستند، و به دلیل اندک حق‌الزحمه دریافتی نمی‌توانند از خود دفاعی کنند، نه تنها برای سلامتی و رفاه آن‌ها زیان‌آور است بلکه بار گرانی را بر دوش جامعه می‌نهد. بنابراین، فرض بازار بدون مداخله دولت فرضی پسندیده و منصفانه نیست. در حقیقت، دولت در صورت برقراری عدالت اقتصادی و تصویب چنین قانونی، هیچ‌گونه آزادی یا حقی را نقض نمی‌کند بلکه در راستای عدالت اجتماعی، حامی حق‌های شهروندی است. (Reed, 2008: 3-19) به دنبال پرونده هتل کاست و آرای مشابه که مؤید اختیار قانون‌گذاری کنگره ذیل شرط بازرگانی بود_اختیار مقررات‌گذاری اقتصادی_، در طول سالیان اندک، اصول به یادگار مانده از دوران لاکتر کمرنگ شدند و قضات با محافظه‌کاری بسیار، خود را از عرصه بررسی ماهوی قوانین کنار کشیدند. (Mayer, 2010: 280-283) این آراء بیانگر این بود که اصولاً تمام قوانین موضوعه اقتصادی مبتنی بر اصول قانون اساسی هستند مگر صریحاً ناقض مواد آن باشند که در چنین صورتی، ابطال خواهند شد. حتی بعضاً، دادگاه‌ها اعلام نمودند که

نظریه مبتنی بر رأی لاکنر نه تنها اشتباه بلکه ننگ‌آور است. (Kendall, 2004: 67-69) پس از آن اغلب قضات به تفسیر لفظی از قانون اساسی متمایل شدند و بر این نظر بودند که شرط بررسی قوانین توسط دادگاهها، بیانگر تفاسیر ماهوی از آن در راستای تضمین حق مالکیت، آزادی و حیات نیست. (Forte, 1998: 166-169) برای مثال، در سال ۱۹۶۳ بنا بر نظر قاضی بلک^{۲۱} این وظیفه قانون‌گذار است که منطقی و مفید بودن قوانین را فهم نماید و نه دادگاهها. (Samaha, 2010: p.36) اگرچه بعضاً معتقدند که بررسی ماهوی قوانین از سوی دادگاهها، به پایان رسیده است، (Yarbrough, 1988: 101-115) اما رأی دیوان در پرونده لارنس^{۲۲}، بیان‌گر این بود که علیرغم اجتناب محاکم قضایی از استناد به شرط ماهوی رعایت تشریفات قانونی، این شرط همچنان اعتبار خود را دارد.

در پرونده لارنس تصمیم تاریخی دیگری توسط دیوان عالی اتخاذ شد که قانون سودومی در تگزاس و تمام ایالت‌های دیگری که این قانون را تصویب کرده بودند، به استناد اصل رعایت تشریفات قانونی ابطال گردید. بنا به نظر دیوان، قانون سودومی، که مانع از هرگونه همجنس‌گرایی می‌شد برخلاف آزادی جنسی افراد بوده و با توجه به حمایت ضمنی قانون اساسی از این آزادی، به استناد اصلاحیه چهاردهم لغو و بلااثر است. در واقع دیوان با تفسیر موسع از حق‌ها و آزادی‌های مقرر در قانون اساسی و تلقی آزادی همجنس‌گرایی به عنوان یک حق-آزادی مورد حمایت قانون اساسی، با اعمال شرط ماهوی رعایت تشریفات قانونی، قانون موضوعه مصوب پارلمان‌های ایالتی را القا نمود؛ اگرچه دیوان در بیشتر موارد هم قوانین موضوعه را ابرام می‌نماید. از جمله می‌توان به تصمیم دیوان در قضیه گنزالس^{۲۳} اشاره کرد. در قضیه گنزالس، دیوان به رغم نظر دادگاه بدوی و تجدیدنظر نسبت به ابطال قانون منع سقط جنین، قانون مزبور را تأیید نمود. نظر دیوان این بود که چنین قانونی با حقوق بنیادین زن، مغایرتی ندارد و نمی‌توان به اصل رعایت تشریفات قانونی موضوع اصلاحیه چهاردهم در جهت القای قانون مذکور، استناد نمود. عده‌ای از حقوقدانان با استناد به قضیه اخیر مطروحه در دیوان و چند پرونده

که حدود مداخله مراجع قضایی را در مسائل اجرایی کشور افزایش داده بود^{۲۴}، تصمیم آن مرجع را در قضیه لارنس فاقد اعتبار دانسته و معتقدند که شرط بررسی ماهوی قوانین موضوعه به دلیل اختلال در تعادل قوا، باید از رویه قضایی برچیده شود. (Mayer, 2014; Roskys, 2009: 564) حتی بعضاً معتقدند که چنین حمایتی از حق‌های شهروندی توسط قاضی می‌تواند جهت به دست آوردن مقبولیت مردمی برای ستاد انتخاباتی خودشان باشد (Redish, 2014: 4-12; Sullivan, 2013: 123-126)؛ بدین معنا که برای کسب جایگاه قضاوت، کاندیدایی که از میان اعضای ستاد آنهاست رأی بیاورد. در مقابل، گروهی نیز آن را امری ضروری برای حفظ حق‌ها و آزادی‌های بنیادین قلمداد می‌نمایند و با توجه به اینکه حدود تفکیک قوا را نمی‌توان به طور دقیق مشخص نمود، چنین اختیاری را موجب تقویت تعادل قوا دانسته و آن را برای تضمین حاکمیت قانون و حفظ حق‌های افراد جامعه در برابر قدرت، حائز اهمیت می‌دانند. (Sandefur, 2012: 350; Hawley, 2014: 341-342; Weinberg, 2013:) (1119).

۳. محدودیت‌های اعمال اصل رعایت تشریفات قانونی

حفظ تعادل و توازن قوا و نیز صیانت از قانون اساسی، دو مسئله‌ای بود که به مرور زمان رویه دیوان عالی آمریکا را به سمت نظام‌مندی اعمال بازنگری قضایی و شرط رعایت تشریفات قانونی سوق داد. دیوان در آراء گوناگون، قواعدی را مطرح می‌کند که حدود اعمال چنین شرطی را توسط دادگاه‌ها معین می‌نماید و نظر دیوان نیز بر اساس اصل رعایت رویه پیشین، در اکثریت قریب به اتفاق آرای دادگاه‌ها در موارد مشابه، مبنا قرار می‌گیرد. از مجموع آراء دیوان از زمان تأسیس اصل بازنگری قضایی تا به امروز و نیز قوانین موجود در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا، می‌توان محدودیت‌هایی بازنگری قضایی را یافت که هنجارهای آن به اصل رعایت تشریفات قانونی نیز تسری می‌یابد.

۳.۱. نظارت کنگره بر آرای دادگاههای ایالات متحده

به طور کلی به دو طریق، کنگره آمریکا بر تصمیمات دادگاههای این کشور تأثیر می‌گذارد که عبارت‌اند از آرای پژوهشی دیوان عالی و آرای دادگاه‌های تالی فدرال. مطابق ماده سوم قانون اساسی، دیوان صلاحیت رسیدگی پژوهشی را نسبت به مسائل شکلی و نیز ماهوی با استثنائات و بر اساس مقرراتی که کنگره طبق قانون معین می‌کند، دارا خواهد بود. بنابراین، از این طریق، کنگره نظارت مؤثری بر تصمیمات دیوان عالی دارد و حتی در مواردی با تصویب قانونی، دیوان را از رسیدگی به بعضی پرونده‌ها منع نموده است. (Lewinson, 1935: 591-601) نمونه این رویه را می‌توان در قضیه مک کاردل^{۲۵} به‌خوبی ملاحظه کرد. در قضیه مذکور، پرونده‌ای در مورد سرباز ارتشی که به دلیل مقاله سیاسی و جنجالی خود، حبس شده بود، برای رسیدگی پژوهشی به دیوان عالی ارجاع شده بود. دیوان در حال رسیدگی به موضوع بود که پیش از صدور رأی مقتضی، کنگره آمریکا با تصویب یک قانون، دیوان را از رسیدگی ماهوی و شکلی به پرونده بازداشت و دیوان نیز بر اساس بند ۲ بخش ۲ ماده سوم قانون اساسی آمریکا، از حکم کنگره تبعیت نمود و به دلیل عدم صلاحیت، قرار رد دادخواست صادر نمود.

مطابق قانون اساسی آمریکا، «قوه قضاییه ایالات متحده به دیوان عالی و دادگاههای تالی که کنگره می‌تواند در هر زمان تشکیل می‌دهد، واگذار می‌گردد...»^{۲۶} مطابق رویه عملی کنگره، از آنجا که اختیار ایجاد دادگاه تالی را داراست، در مواردی با وضع قانون، به انحلال آن نیز اقدام می‌نماید. (Bazan, 2005: Section I) از این منظر، دادگاه‌های تالی اغلب از استماع موضوعات چالش‌برانگیز خودداری کرده و در مورد قوانین و مقررات جنگی در غالب موارد از رسیدگی به شکایت امتناع می‌کنند. (Fisher, 2005: 466-495) بنابراین، نظارت کنگره بر قوه قضاییه بیشتر به عنوان عامل بازدارنده، در اعمال شرط رعایت تشریفات قانونی از سوی دادگاهها، به کار گرفته می‌شود.

۳.۲. محدودیت‌های عملی حاکم بر مقام قضایی

در واقع، دیوان فقط می‌تواند تعداد محدودی پرونده را در هر سال رسیدگی کند (بدوی) و بر اساس آنچه قانون اساسی نیز مقرر کرده، صلاحیت دیوان محدود به مواردی است که طرفین دعوی از کنسول‌ها، سفیران، وزیران یا نمایندگان دیگر کشورها باشند. همچنین دیوان صلاحیت رسیدگی به دعاوی میان ایالات متحده با هریک از ایالات و نیز ایالت‌ها علیه شهروندان یا اتباع خویش را دارد. دیوان در موارد دیگر، رسیدگی پژوهشی دارد یا در صورت ارجاع پرونده اختلافی، اختیار رسیدگی به موضوع را دارد.^{۲۷} این محدودیت نیز ویژگی بازدارندگی دارد که عملاً بر دیوان تحمیل شده است.

۳.۳. اصول کلی حاکم بر اعمال بازنگری قضایی

دیوان در آرای مختلف خود کوشش نموده است تا اصولی را در رویه قضایی وارد کند که به عنوان الگو، مبنای اعمال اختیار بازنگری قضایی و شرط رعایت تشریفات قانونی باشد. برای مثال، بر اساس نظر دیوان، اصل بر این است که دادگاه‌ها از رسیدگی به پرونده‌های غیرضروری اجتناب نمایند^{۲۸} یا اصل را بر تبعیت از آرای پیشین صادره در موارد مشابه گذارده^{۲۹} و یا رسیدگی به برخی موضوع‌های چالش‌برانگیز را خارج از صلاحیت دادگاه‌ها دانسته است.^{۳۰} گروهی این عمل را خود محدودسازی دیوان می‌نامند (Cox, 2012:122) و بر این نظر هستند که سابقه^{۳۱} نشان داده که دیوان در بسیاری از موارد، به این دلیل که قدرت در دست دولت و کنگره است، به مقابله حساسیت‌برانگیز از حیث سیاسی با آنها بر نمی‌آید و عموماً با محدودسازی اعمال شرط رعایت تشریفات قانونی، به گونه‌ای محافظه‌کارانه عمل می‌کند.

۳.۴. آموزه امر سیاسی در عدم استماع پرونده‌های چالش برانگیز

بنا بر نظر دیوان، همواره مواردی وجود دارند که نهادهای سیاسی دولت (تقنینی یا اجرایی) برای حل و فصل موضوع، صالح‌تر از مراجع قضایی هستند. اگر چه، برخی مفسران تعبیر دیگری از این آموزه دارند. (Bickel, 2011:184; Henkin,)

623-597:1976) آموزه امر سیاسی با پذیرش این قاعده، دادگاه‌ها را از استماع دعوی سیاسی و یا چالش برانگیز از حیث سیاسی، باز می‌دارد. این آموزه اغلب به صورت قاعده الزام‌آور در رویه قضایی آمریکا پذیرفته شده است.^{۳۳} اگر چه، در برخی موارد، پرونده‌ای که رنگ و بوی سیاسی داشته و گاه حساسیت برانگیز نیز بوده، از طرف دادگاه رسیدگی و رأی مقتضی صادر شده است.^{۳۳}

در واقع، نخستین بار آموزه امر سیاسی در پرونده بیکر^{۳۴} آشکارا مطرح شد. بر اساس استدلال دادگاه در این پرونده، برای اینکه موضوعی عنوان امر سیاسی را پیدا کند موضوع شکایت باید رابطه قطعی و مستقیم با فعالیت سیاسی دولت داشته باشد به طوری که معیار قانع‌کننده‌ای برای اراده قضایی وجود نداشته باشد. همچنین، دادگاه اذعان نمود که اگر مداخله قوه قضاییه در موضوعی به ظاهر سیاسی، تهدیدی جدی برای اختلال در نظام ایالات متحده بوده و یا موجب بروز نزاع داخلی و خارجی کشور شود، در این صورت موضوع پرونده، مسئله‌ای سیاسی بوده و دادگاه‌ها نمی‌توانند با دستاویز اعمال شرط رعایت تشریفات قانونی در راستای حمایت از حق‌های شهروندی، تصمیم‌گیری نموده و اساساً صلاحیت رسیدگی ندارند. این قاعده در موارد بسیاری موجب عدم استماع دعوی از سوی دادگاه‌ها شده است.^{۳۵}

۳.۵. الزام‌های اثبات دعوی نقض حق‌های بنیادین فردی

این محدودیت به معنای وجود شرایط لازم در پرونده جهت استماع دعوی و اختیار اعمال اصل رعایت تشریفات قانونی و بازنگری قضایی است. (Kommers, 2004:69-70) بر اساس این آموزه، دادگاه‌ها فقط می‌توانند به مواردی رسیدگی نمایند که عنوان «دعوا» یا «اختلاف» را پیدا کند. به عبارت دیگر، تمامی شرایط حقوقی لازم برای اینکه نزاع مطرح شده نزد دادگاه، عنوان دعوا یا اختلاف پیدا نماید باید اساساً تحقق یافته باشد تا دادگاه امکان ورود به موضوع و اعمال شرط تشریفات قانونی را داشته باشد.

محدودیت مذکور به طور کلی در بخش دوم ماده سوم قانون اساسی ایالات متحده مقرر شده است و دیوان عالی نیز در موارد مختلفی، تفاسیری از این امر ارائه داده که از جمع آن‌ها، به طور کلی چهار شرط اصلی برای اثبات قضایی بودن موضوع حاصل می‌شود: ۱- آموزه منع اظهارنظر مشورتی^{۳۶} ۲- آموزه ترافع عینی^{۳۷} ۳- آموزه قابل طرح بودن موضوع^{۳۸} ۴- آموزه اثبات حق.^{۳۹}

۱) آموزه منع اظهارنظر مشورتی: به طور کلی در نظام حقوقی ایالات متحده، دادگاه‌های فدرال برای نهادهای تقنینی و اجرایی، کارکرد مشورتی ندارند بلکه فقط اختیار رسیدگی قضایی و صدور رأی مقتضی را دارا می‌باشند. نخستین بار، این محدودیت در قضیه درخواست نظر مشورتی توسط توماس جفرسون در سال ۱۷۹۳ مطرح شد. به موجب پاسخی که رئیس دیوان عالی به جفرسون ارائه داد، بر اساس ماده سوم قانون اساسی، دیوان صلاحیت اظهارنظر مشورتی ندارد. (Martin, 2010:2066-2069) همچنین، در قضیه موسکرات^{۴۰} دیوان عالی، به رغم اینکه پرونده موضوعیت صیانت از قانون اساسی را در بر داشت، اما با توجه به اینکه موضوع منافع مالی ایالات متحده در دعوی مطرح نبود و رأی دیوان تنها جنبه مشورتی می‌یافت، از صدور رأی خودداری نمود.

۲) آموزه ترافع عینی: بر اساس این آموزه، به دلیل اقدام دولتی ناقض قانون اساسی باید ضرر حتمی یا قریب‌الوقوع مسلم به خواهان وارد شده باشد^{۴۱}. بنابراین، دادگاه نمی‌تواند به پرونده‌هایی که ضرر محتمل‌الوقوعی متوجه شهروند شده باشد، رسیدگی نموده و اصل رعایت تشریفات قانونی موضوعیت پیدا نمی‌کند.^{۴۲} نخستین بار، در قضیه ابوت^{۴۳} دو مشخصه اساسی برای تحقق این آموزه از سوی دیوان بیان شد: نخست اینکه دعوا ماهیت حقوقی داشته باشد و دوم اینکه در صورت تأخیر یا عدم رسیدگی دادگاه به موضوع، خسارت جدی به خواهان وارد آید. (Floren, 2001:1107-1112) در بسیاری موارد، دادگاه‌ها به رغم موضوعیت صیانت از حقوق شهروندی، با استفاده از حکم ترافع عینی از استماع دعوا خودداری کردند.^{۴۴} اوج اعمال این آموزه در پرونده‌های ارجاعی به دادگاه‌های ایالات متحده را می‌توان در دوره ریاست برگر^{۴۵} دانست؛ نظرهای متعددی

توسط دیوان در این دوره مطرح شده که گاه متناقض نیز بوده است. (Gene, 1987:153-164)

۳) آموزه قابل طرح بودن دعوا: مطابق این آموزه، که تحت عنوان «نزاع برقرار»^{۴۶} نیز از آن یاد می‌شود، دادگاه‌ها فقط به موضوعاتی رسیدگی خواهند کرد که اختلاف طرفین شکایت تا پایان دادرسی، پابرجا باشد و اگر موضوع اختلاف در این میان زایل گردد، رسیدگی به موضوع بر اساس اصل کاهش هزینه و وقت، صورت نخواهد گرفت. (Knox, 2011:1-7) بنابراین، اگر اوضاع و احوال به گونه‌ای تغییر یابد که ضرر مورد شکایت به حقا و آزادی‌های شهروندی رفع شود، دادگاه بر اساس این آموزه، از رسیدگی به موضوع و طرح اصل رعایت تشریفات قانونی، خودداری خواهد کرد. البته این آموزه چهار استثنای مهم دارد (Little, 2007:97-98) که عبارت‌اند از: یک. ضرر غیرقابل اجتناب^{۴۷}: منظور زمانی است که دیگر نمی‌توان از ضرر اصلی وارد آمده به خواهان احتراز شود.

دو. شکایت به نیابت از گروه خاص^{۴۸}: نظام نظارت قضایی ایالات متحده، نوعی آیین دادرسی خاص را برای حمایت از حقا و آزادی‌های افراد پذیرفته است که مطابق آن، شاکی به نمایندگی از گروهی از افراد طرح شکایت می‌کند که منافع مشترک آن‌ها به دلیل اقدام دولتی مخالف قانون اساسی، در معرض ضرر جدی است و این در حالی است که طرح شکایت تمامی آن افراد امکان‌پذیر نیست^{۴۹}. در این وضعیت، دادگاه به رغم امکان تغییر اوضاع و احوال، به دلیل منافع جمعی به موضوع رسیدگی خواهد کرد.^{۵۰} سه. ضرر مکرر^{۵۱}: هنگامی که حق یک فرد توسط اقدام دولتی مغایر با قانون اساسی، به‌طور پیاپی تضییع گردد دادگاه به دلیل ادواری بودن خسارت وارده به شخص شاکی، بنا به مورد، با استفاده از حکم اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی در راستای بلااثر نمودن اقدام دولتی موضوع شکایت، رأی مقتضی صادر می‌نماید. (Hall, 2009:562-622) یکی از مهم‌ترین پرونده‌ها در این زمینه، قضیه رو^{۵۲} است. در این قضیه، یک شهروند زن از قانون منع سقط جنین شکایت کرده و مدعی بود که این قانون، وی را ملزم به حفظ

جنین نموده و موجب به دنیا آمدن فرزندش شده است. دادگاه با توجه به اینکه قانون منع سقط جنین، دیگر ضرری به مادر وارد نمی‌آورد و با تأکید بر آموزه تغییر اوضاع و احوال، شکایت وی را مبنی بر تضييع حق بنياديش بر سقط جنين، رد نمود. اما در رسيدگي پژوهشي، ديوان عالي با توجه به اينکه ممکن است شاکي در بارداری‌های دیگر (فرزندان بعدی)، باز هم بر اساس قانون منع سقط جنین، ناگزیر از نگهداری جنین بوده و حق بنيادين وی بر سقط جنين _ تضييع شود (استمرار ضرر)، با استناد به اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی، قانون مذکور را ابطال نمود.

چهار. ترک عمل متخلفانه: هنگامی که خواننده، خود اقدام مغایر خویش را (که موضوع شکایت است) متوقف نماید، بنا به نظر دیوان، تعهد مبنی بر ترک عمل متخلفانه نمی‌تواند به سقوط دعوا منجر شود و اعمال اصل تغییر اوضاع و احوال برای رد شکایت موضوعیت ندارد.^{۵۳} این رویه به دلیل جلوگیری از تفوق قدرت سیاسی بر قوه قضاییه، از سوی دیوان اتخاذ شده است.

۴) آموزه اثبات حق: مطابق این آموزه، شاکي برای اثبات دعوی خویش، باید حداقل سه امر را اثبات نماید. نخست اینکه خسارت به شخص وی وارد آمده است؛ دوم اینکه خسارت، قابل پیگیری و تعیین باشد و در نهایت، خسارت قابل جبران باشد.^{۵۴}

۶. نتیجه‌گیری مطالعات فرآیندی پژوهشگاه علوم اطلاعات فرآیندی

در راستای صیانت از حقوق شهروندی، امتیازها و مصونیت‌های آنان، شرط رعایت تشریفات مناسب قانونی، به دادگاه‌های ایالات متحده این اقتدار را می‌دهد تا اعمال دولتی (از جمله اعمال تقنینی و اجرایی) را بسنجد و تعیین کند که «آیا حقی که از افراد سلب شده است مطابق با رعایت تشریفات قانونی بوده است و یا خیر؟» که در صورت وجود چنین مغایرتی، اقدام موضوع شکایت، توسط حکم دادگاه بلااثر خواهد شد. بر همین اساس، دیوان بسیاری از قوانین موضوعه را که مغایر حق‌ها و آزادی‌های بنيادين می‌دانست، با استناد به اصل رعایت تشریفات قانونی، ملغی‌الثر می‌نمود. اختیار دادگاه‌ها

در اعمال شرط رعایت تشریفات قانونی به‌مرور موجب تفوق قوه قضاییه بر کنگره و دولت گشت و همین امر منجر به انتقادات شدید نسبت به تفسیر ماهوی دیوان از اصلاحیه چهاردهم قانونی اساسی شد.

دیوان برای اینکه از یکسو حق‌های بنیادین افراد را تضمین نماید و از سوی دیگر از تفوق بیش از حد قوه قضاییه بر قوای مجریه ممانعت بعمل آورد، گام مؤثری بردارد، علاوه بر عدم استناد به شرط ماهوی تشریفات قانونی در اکثریت قریب به اتفاق موارد، سیاست محدودسازی و نظام‌مندی اعمال اصل رعایت تشریفات قانونی را در رویه قضایی خویش پذیرفته است.

دیوان در آراء متعددی محدودیت‌هایی را برای اعمال اصل رعایت تشریفات قانونی، معین نمود که شامل اصول کلی دادرسی، آموزه امر سیاسی و ملزومات دعوا یا اختلاف است. علاوه بر این، محدودیت‌های عملی حاکم بر مقام قضایی و نیز نوعی نظارت کنگره بر قوه قضاییه در آراء اخیر به صورت پررنگ‌تری صورت گرفته است که بعضاً، مانع از استناد به شرط رعایت تشریفات قانونی توسط دادگاه‌ها شده است. در مجموع، دیوان عالی اعمال نظارت قضایی بر اعمال دولتی را کاملاً نظام‌مند نموده است اما با توجه به اینکه تمامی محدودیت‌های وارد بر اصل رعایت تشریفات قانونی نوعی خود محدودسازی دیوان عالی است، به نظر می‌رسد که دیوان برای حفظ تعادل نظام و جلوگیری از بحران و چالش‌های سیاسی، بسیار محافظه‌کار و به تدریج از اعمال این نوع نظارت قضایی، در موارد حساسیت‌برانگیز سیاسی و حکومتی، اجتناب نموده است.

پی‌نوشت‌ها

^۱ Due Process of Law

^۲ Marbury V. Madison 5 U.S 137 (1803)

^۳ Stair Decisis

^۴ Cohens V. Virginia, 19 U.S.264 (1821)

^۵ Facial Challenges

^۶ As-applied Challenges

^۷ *Corfield v. Coryell* (6 Fed. Cas. 546, no. 3,230 C.C.E.D.Pa. 1823)

^۸ Administrative Procedure Act

^۹ Civil Rights Act

^{۱۰} 5 U.S.C. § 706(2)(A)

^{۱۱} *Citizens to Preserve Overton Park v. Volpe*, 401 U.S. 402 (1971)

^{۱۲} *PBG Corp. v. LTV Corp.*: 496 US 633 (1990)

^{۱۳} *Ricci v. DeStefano*, 557 U.S. 557 (2009)

^{۱۴} *Murray v. Hoboken Land*, 59 U.S. 272 (1855)

^{۱۵} *Lochner v. New York*, 198 U.S. 45 (1905)

^{۱۶} *Oliver Wendell Holmes, Jr.* (1841-1935)

^{۱۷} John Ely

^{۱۸} *The Slaughter-House Cases*, 83 U.S. 36 (1873)

^{۱۹} *Dred Scott v. Sandford*, 60 U.S. 393 (1857)

^{۲۰} *West Coast Hotel Co. v. Parrish*, 300 U.S. 379 (1937)

^{۲۱} Hugo Black

^{۲۲} *Lawrence v. Texas*, 539 U.S. 558 (2003)

^{۲۳} *Gonzales v. Carhart*, 550 U.S. 124 (2007)

^{۲۴} For example: *BMW of North America, Inc. v. Gore*, 517 U.S. 559 (1996); *Kelo v. City of New London*, 545 U.S. 469 (2005); *United States v. Windsor*, 570 U.S. ____ (2013); *Bond v. United States*, 564 U.S. ____ (2011); *Caperton v. A. T. Massey Coal Co.*, 556 U.S. 868 (2009)

^{۲۵} *Ex parte McCardle*, 74 U.S. 506 (1869)

^{۲۶} Article III, Section 1 of U.S Constitution

^{۲۷} Rule of the Supreme Court of the United States, adopted 2013, part III, Jurisdiction on writ of certiorari, Rule No.10

^{۲۸} *Ellis v. Bhd. of Ry., Airline & S.S. Clerks*, 466 U.S. 435 (1984)

^{۲۹} *Murdock v. Memphis* - 87 U.S. 590 (1874)

^{۳۰} *Railroad Comm'n of Texas v. Pullman Co.* - 312 U.S. 496 (1941)

^{۳۱} از جمله بعضی آثار منفی دوره لاکتر و نیز چالش‌های سیاسی ایجاد شده به دلیل پرونده‌هایی چون:

Youngstown Sheet & Tube Co. v. Sawyer - 343 U.S. 579 (1952); *United States v. Nixon* - 418 U.S. 683 (1974)

^{۳۲} *North Carolina v. Rice* 404 U.S. 244 (1971)

^{۳۳} For Example: United States v. Nixon - 418 U.S. 683 (1974); Bush v. Gore - 531 U.S. 98 (2000)

^{۳۴} Baker v. Carr, 369 U.S. 186 (1962)

^{۳۵} For Example: Luther v. Borden, 48 U.S. 1 (1849); Holtzman v. Schlesinger - 414 US 1316 (1973)

^{۳۶} Prohibition of Advisory Opinion Doctrine

^{۳۷} Ripeness Doctrine

^{۳۸} Mootness Doctrine

^{۳۹} Standing Doctrine

^{۴۰} Muskrat v. United States, 219 U.S. 346 (1911)

^{۴۱} Lujan v. Nat'l Wildlife Fed'n - 497 US 871 (1990)

^{۴۲} Texas v. United States, 523 U.S. 296 (1998); Thomas v. Union Carbide - 473 US 568 (1985)

^{۴۳} Abbott Laboratories v. Gardner - 387 U.S. 136 (1967)

^{۴۴} For Example: Williamson Cty. Planning v. Hamilton Bank - 473 U.S. 172 (1985); Simon v. Eastern Kentucky Welf.Rights. Org. - 426 U.S. 26 (1976)

^{۴۵} Burger, 15th Chief Justice of the United States, 1969-86

^{۴۶} Live Dispute

^{۴۷} Unavoidable Injury

^{۴۸} Class Action Suit

^{۴۹} Federal Rules of Civil Procedure, TITLE IV: PARTIES, Rule 23. Class Actions

^{۵۰} Sosna v. Iowa - 419 US 393 (1975)

^{۵۱} Repetition Injury

^{۵۲} Roe v. Wade - 410 U.S. 113 (1973)

^{۵۳} Friends of the Earth, Inc. et al. v. Laidlaw Environmental Services, Inc., 528 U.S. 167 (2000)

^{۵۴} Valley Forge Coll. v. Americans United - 454 U.S. 464 (1982)

منابع

الف. فارسی

- بیژن، عباسی (۱۳۹۰)، *حقوق اداری*، نشر دادگستر
- پتفت، آراین و احمد مرکز مالگیری (۱۳۹۳)، *مفهوم و قلمرو اصول کلی حقوق اداری امکان و چگونگی استناد به آن در رسیدگی‌های قضایی*، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه
- پتفت، آراین و علیرضا جمشیدی (۱۳۹۵)، «حقوق شهروندی در پرتو آئین‌های نوین اداری»، *فصلنامه اخلاق زیستی*، شماره ویژه حقوق شهروندی، سال ششم، شماره ۲۱، ۵۰-۲۳
- راسخ، محمد (۱۳۸۹)، *نظارت و تعادل در نظام حقوق اساسی*، تهران، انتشارات دراک
- زارعی محمد حسین، مرکز مالگیری، احمد (۱۳۸۴)، «مفهوم و مبانی نظارت قضایی با تأکید بر نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا»، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۴۲، ۱۵۱-۲۰۲
- زولر الیزابت (۱۳۹۱)، *درآمدی بر حقوق عمومی: مطالعه تطبیقی بنیادهای حقوق عمومی آلمان، فرانسه، انگلستان و آمریکا*، ترجمه مجتبی واعظی، تهران، جاودانه.
- شوالیه ژاک (۱۳۷۸)، *دولت قانونمند*، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران، دادگستر.
- محمودی، جواد (۱۳۹۰)، *حقوق اداری تطبیقی*، انتشارات جنگل
- مؤتمنی، طباطبایی منوچهر (۱۳۸۷)، *حقوق اداری*، انتشارات سمت
- نوین، پرویز (۱۳۸۶)، *حقوق اداری تطبیقی*، انتشارات تدریس
- واعظی مجتبی (۱۳۹۰)، *دادگستری اساسی: مطالعه تطبیقی نظام‌های حقوقی فرانسه و آمریکا با نگاهی به حقوق ایران*، تهران، جاودانه.
- هامون فرانسیس (۱۳۸۳)، «صیانت از قانون اساسی در فرانسه و ایالات متحده آمریکا»، ترجمه محمد جلالی، *حقوق اساسی*، ش ۲، صص ۱۸۲-۲۲۲

ب. انگلیسی

- Adler M.D. (2003), "Constitutional Existence Conditions & Judicial Review", **Virginia Law Review**, 1105-1202
- Authenticated U.S Government Information GPO (1992), **14th Amendment: Rights Guaranteed**
- Bamforth N., Peter Leyland (2013), **Accountability in the Contemporary Constitution**, Oxford University Press
- Bazan E.B. (2005), **Congressional Authority over the federal Courts**, Congressional Research Service
- Beckett Julia (2010), **Public Management and the Rule of Law**, M.E. Sharpe
- Bickel A. (2011), **The Least Dangerous Branch: The Supreme Court at the Bar of Politics**, Yale University Press
- Bongiovanni G., Giovanni Sartor, Chiara Valentini(2009), **Reasonableness and Law**, Springer Science & Business Media
- Cane, P. (2009), **Administrative Tribunals and Adjudication**, Hart publishing,
- (2010), "Judicial Review and Merits Review: Comparing Administrative Adjudication by Courts and Tribunals", in Susan Rose-Ackerman and Peter L Lindseth (ed.), **Comparative Administrative Law**, Edward Elgar Publishing, Cheltenham, UK
- Carias B. (1989), **Judicial Review in Comparative Law**, Cambridge University Press
- Calabresi S.G. (2008), "Substantive Due Process After Gonzales V. Carhart", **Michigan Law Review**, Vol.106, 1517-1542
- Chemerinsky E. (1999), "Substantive Due Process", **Touro Law Review**, Vol.15, 1501-1534

- Cohen M.R. (2002), **Readings in Jurisprudence and Legal Philosophy**, Beard Books
- Congressional Research Services (2008), **the Constitution of the United States: Analysis and Interpretation**
- Cox A. (2012), “The Role of Supreme Court: Judicial Activism or Self-Restraint?” **Maryland Law Review**, Vol.47, 118-138
- DeLeo John (2008), **Administrative Law**, Cengage Learning
- De Tocqueville A. (2000), **Democracy in America**, University of Chicago Press
- Edward W. (2000), **The Constitution and the New Deal**, Harvard University Press
- Edin D.E. (2008), **Judges and Unjust Laws: Common Law Constitutionalism and the Foundations of Judicial Review**, University of Michigan Press
- Ely J.H. (1980), **Democracy and Distrust: A Theory of Judicial Review**, Harvard University Press
- Fallon R.H. (2000), “As-Applied and Facial Challenges and Third Party Standing”, **Harvard University Law Review**, 1321-1370
- Favoreu L. (1990), **Constitutional Review in Europe**, L. Henkin
- Favoreu L. (2004), **Droit Constitutionnel**, 7th Edition, Dalloz
- Fisher L. (2005), “Judicial Review of the War Power”, Congressional Research Service, **Presidential Studies Quarterly**, Vol.35, No.3, 466–495
- Floren D. (2001), “Pre-Enforcement Ripeness Doctrine: The Fitness of Hardship”, **Oregon Law Review**, Vol.80, 1107-1138
- Forte D.F. (1998), **Natural Law and Contemporary Public Policy**, Georgetown University Press
- Funk, William (2010) F., Sidney A. Shapiro, Russell L. Weaver, **Administrative procedure and practice: problems and cases**, West Publishing